

واژه‌شناسی
عناوین فیلم‌ها
و نمایشنامه‌های
استاد بهرام بیضایی

کاش می‌شد دوبار مُرد

و چنان که برمی‌آید بیدخش اوست. او با اعتماد کامل، انواع دانش‌ها را به شاه می‌آموزد و جم نیز با این دانش‌ها بر جهان حکم می‌راند. اما جم بندگان را تنها نردبانی از بهر صعود به قله قدر می‌داند و قدرت نیز چشمانش را کور کرده است. وی بندگان بیدخش را فراموش کرده و از بیم این که مبادا روزی بندگان دانشمند، این دانش‌ها را به دشمنی بیاموزد، او را به زندان «روئینه دژ» که ساخته دست و دانش خود بندگان است می‌افکند. بندگان در گوشه زندان به گذشته خود می‌نگرد و افسوس می‌خورد که چرا آن اندازه نسبت به شاه خوش بین بود و هنگام ساختن روئینه دژ، دست کم راهی پنهان برای روز مبادای خود هم تعبیه نکرد تا بگریزد.

گزارش ارداویراف (نمایشنامه، ۱۳۹۳): ارداویراف نامه (به گفتار برخی ارداویرازنامه یا ارداویراف نامک) نام یکی از کتاب‌های نوشته‌شده توسط ویراف به زبان پارسی میانه است که از پیش از اسلام به جا مانده است. بر مضمون کتاب، اعتقادات عامه ایرانیان پیش از اسلام درباره آخرت است. بر طبق مطالب خود کتاب، ویراف موبدی است که به دنیای پس از مرگ سفر می‌کند و اخبار آن را برای زندگان می‌آورد.

سلطان مار (نمایشنامه، ۱۳۴۸): «سلطان مار» یک داستان عامیانه ایرانی از گروه قصه‌های «جانور همچون داماد» است که به نام‌های دیگری چون «ملک شه‌مار» (در کاشمر) و «کیارستم و بی بی مریم خاتون» (در شهمیرزاد) و «حیدر مار و بی بی نگار» (در نیشابور) و «هفت جفت کفش آهنی، هفت تا عصای آهنی» (در افسانه‌های آذربایجان) هم شناخته می‌شود. نمایشنامه نوشته زمستان ۱۳۴۴ بر اساس قصه معروفی به همین نام است که نویسنده از مادر بزرگ مادریش شنیده بود. در تابستان ۱۳۴۵ به وسیله خود نویسنده به صورت کتاب منتشر شد. بعدها انتشارات تیرازه و انتشارات روشنگران و مطالعات زنان منتشرش کردند.

فهرست منابع

- ویکی‌پدیای فارسی به نشانی <https://fa.wikipedia.org>
- آرشیو ماهنامه سینمایی صنعت سینما
- لغتنامه پارسی ویکی به نشانی <https://www.parsi.wiki>
- لغتنامه آنلاین آبادیس <https://abadis.ir>
- مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی <https://www.cgie.org.ir>

در آثار بهرام بیضایی، نام فقط برجسب اثر نیست؛ دروازه‌ای است به جهان اسطوره، تاریخ و زبان. عناوینی چون «چریکه تارا»، «سلطان مار»، «اردویراف نامه» و «کارنامه بُندار بیدخش» پیش از آن که داستانی را روایت کنند، افقی معنایی می‌سازند که مخاطب را به حافظه فرهنگی ایران، متن‌های کهن و لایه‌های فراموش شده روایت فرامی‌خواند. این مقاله مروری می‌کوشد با واژه‌شناسانه و بینامتنی این نام‌ها نشان دهد که چگونه بیضایی از همان لحظه نام‌گذاری، صحنه نمایش را می‌چیند و معنا را پیش از آغاز روایت، به کار می‌اندازد. لازم به ذکر است نسخه بلندتری از این یادداشت به نخستین همایش بین‌المللی انجمن مطالعات ایران‌شناسی، مطالعات ایران شرقی در دانشگاه بیرجند ارائه شده است.

امیرعلی نصیری

منتقد و مدرس دانشگاه



شوهرش، برای آزادی‌اش از زندان بکوشد. کم‌کم گلرخ با ساده‌دلی در حرفه و دنیایی وارد می‌شود که از اندیشه‌هایش فرسنگ‌ها دور است؛ دنیای داد و ستد بازار. او با یک‌یک طلبکاران و شاکیان وارد بده‌بستان و معامله می‌شود تا رضایتشان از ناصر را جلب کند و در این کار تا جایی پیش می‌رود که دیگر راه بازگشت ندارد و می‌فهمد که در جنگی وارد شده که دیگر نباید شکست بخورد. او همه را تائب می‌آورد، از تحقیر و توهین تا آزار و تجاوز. چهره زیبا و خندان گلرخ در پایان فیلم افسرده و گیج شده است. «گلرخ آب در خوابگاه مورچگان ریخته و بخشی از زشتی‌های جامعه را عیان کرده و دوباره می‌رود که به دنیای داستان‌هایش بازگردد.»

کارنامه‌ی بُندار بیدخش (نمایشنامه، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷): بُندار، اصطلاحی دیوانی که روزگاری دراز در برخی از سرزمین‌های خلافت، به ویژه ایران به کار می‌رفت. این کلمه فارسی و مرکب از دو جزء است: «بنه» به معنای بار و اموال، و «دار» پسوند دارندگی و حفاظت. جزء اول به صورت بُنک - بُنگ در متون پهلوی به معنای بار و بنه و مسکن و منزلگاه به کار رفته است؛ اما ترکیب بُندار در ادبیات ایرانی پیش از اسلام دیده نشد. گرچه مطابق یک روایت، در آغاز اسلام هرمزان در مدینه از بُندار به عنوان شخصیتی بلندپایه در سپاه ایران یاد کرده است، ولی ممکن است این اطلاق مربوط به روزگار متأخرتر بوده باشد. بیدخش واژه‌ای اوستایی به معنای وزیر یا صدراعظم است. در بعضی از منابع ایران باستان از این واژه به عنوان لقب جاماسب (وزیر گشتاسب) نام برده شده. در منابع دیگر جاماسب با القابی همچون فرزانه، حکیم و عالم نیز خطاب و ستوده شده است. جاماسب بیدخش به همراه برادرش فرشوشتر از اولین ایمان‌آوردگان به زرتشت بودند. بهرام بیضایی نمایشنامه‌ای به نام «کارنامه‌ی بُندار بیدخش» دارد. این نمایشنامه روایت‌کننده بُندار دانشمندی است که جام جهان‌نما را برای جم ساخته است

چریکه تارا (فیلم سینمایی، ۱۳۵۷): چریکه (چ) در زبان کردی به معنای آواز رسای دور و آواز گنجشک آمده است. گرچه در قسمتی از مکریان «چریکه» معنای شعر حماسی دارد ولی معمول نیست. همچنین چریکه در زبان لکی یعنی دردی که فرد را به صدا در می‌آورد و بر اثر آن ناله و صدا که از فرد بلند می‌شود فرد هلاک می‌شود و جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. در نتیجه، می‌توان «چریکه» را در این عنوان به معنی داستان یا افسانه‌ای دردناک دانست. در این فیلم بیوه‌زنی به نام تارا (سوسن تسلیمی) همراه دو کودک خردسالش (گلپهار اسلامی و قربانعلی فلاحتی) از بیلاقی به کومه‌اش بازمی‌گردد. در راه می‌شود که پدر بزرگش مرده و در جاده جنگلی به مردی غریب (منوچهر فرید) برمی‌خورد که جامه تاریخی پوشیده و شتابان می‌گذرد. تارا میان میراث پدر بزرگ شمشیری می‌یابد که نمی‌داند با آن چه کند. تیترا این یادداشت، برگرفته از دیالوگی از همین فیلم است.

سگ کشی (فیلم، ۱۳۷۹): سگ کش کردن. (سَگ کَشَ کَ دَ) (مصدر مرکب) باشکجه بسیار کشتن کسی را معنی می‌دهد. همچنین کشتن مثل کشتن سگ که آن را مواخذه نیست (دهخدا) ماجرای فیلم از اواخر پاییز ۱۳۶۷ تا اندکی پس از آن (کمابیش یک سال) در تهران و باغستان می‌گذرد. یک نویسنده فارسی‌زبان به نام گلرخ کمالی، که سال گذشته شوهرش را به حال قهر و به گمان رابطه‌ای با منشی شرکتش ترک کرده بوده، با پایان جنگ به تهران برمی‌گردد و شوهرش، ناصر معاصر، را می‌بیند که ورشکسته شده و در حال رفتن به زندان است. ظاهراً شریک ناصر، جواد مقدم، با صحنه‌سازی تمام سرمایه شرکت را برداشته و به‌طور غیرقانونی از مرز خارج شده و ناصر مانده با همه بدهی‌های شرکت و فشار طلبکاران. گلرخ بر خود می‌داند که در جریان بدگمانی بیجایش، حالا به نجات شوهرش بشتابد و با کوشش برای خرید چک‌ها و اثبات بی‌گناهی او، و گرفتن رضایت شاکیان از



برنده‌ی سیمرغ بهترین موسیقی متن
برنده‌ی سیمرغ بهترین بازیگر مکمل زن
برنده‌ی سیمرغ بهترین بازیگر مکمل مرد

کارگردان مهدی شامحمدی تهیه‌کننده عباس نادران

جهنون

نامزد چهارده رشته سیمرغ در چهارمین جشنواره فجر

سجده‌ها
شبه‌فریاد
بهار خاج
محمدرضا شفیعی
سید مهدی حسینی
آنتونینو
حماد افشار